

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در تنبیهاتی که در استصحاب هست مرحوم شیخ متعرض تنبیهی راجع به صحت شدند که معروف به استصحاب شده است و در کتاب مرحوم آقای خوئی در مصباح بعد از این بحث اصالة تاخر الحادث یا استصحاب در مجهول و معلوم التاريخ این تنبیه را آوردند. به نظرم با این که دیروز کتاب دستم بود ولی امروز دستم نیست، به نظرم به لحاظ شماره، شماره تنبیه یازده بود در کتاب مصباح آقای خوئی. التنبیه الحادی العشر، این مطلب در تقریرات مرحوم نائینی به عنوان تنبیه دهم است، التنبیه العاشر. دهمین تنبیه از تنبیهات استصحاب است به عنوان ربما قیل بجریان الاستصحاب صحة الاجزاء السابقة، در باب عبادات عند الشک فی عروض المانع أو القاطع که معروف به استصحاب صحت شده است.

مرحوم نائینی این بحث را به یک مناسبتی در اقل و اکثر انجام دادند، آن جا متعرض شدند، این صفحه ای که ایشان تنبیه را نوشتند صفحه ۵۳۰ است همین جلد چهار که چاپ قم است، بعد هم نوشتند ما سابقا این را توضیح دادیم. من هم سابقا علی ما ببالی توضیحا در محله عرض کردیم که مرحوم نائینی این بحث را در بحث تنبیهات یعنی آقایان در بحث تنبیهات استصحاب آوردند. فکر میکنم در آن جا صحبت شد آن طور که فعلا در حافظه من هست این است که ما هم در بحث استصحاب این را بیاوریم لذا در بحث اقل و اکثر این استصحاب صحت را متعرض نشدیم، در بحث استصحاب گذاشتیم.

به هر حال در این چاپی که دست من هست در صفحه ۲۳۲ ایشان در مباحث اقل و اکثر به یک مناسبتی متعرض این مطلب شدند، دیگر در بحث استصحاب متعرض نشدند، یک جا متعرض شدند. از صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۷، البته چند کلمه ای هم از صفحه ۲۳۸، از صفحه ۲۳۲ ایشان متعرض این بحث شدند و ۲۳۱ مقدمه بحث است. از صفحه ۲۳۱ الجهة الثانية به این مناسبت بطلان عمل به زیاده و نقیصه ایشان متعرض شدند.

آن بحثی که در باب اقل و اکثر گذشت آن بحث راجع به این است که آیا زیاده و نقیصه مقتضای قاعده چه عمدی باشد و چه سهوی باشد موجب بطلان عمل می شود، مقتضای قاعده با قطع نظر از ادله خاص. مشهور الان در السنه اصولیین شیعه فعلا مشهور این است که زیاده چه عمدی چه سهوی مقتضای قاعده مقتضی بطلان نیست حسب القاعدة مگر دلیل بیاید و اما نقیصه مطلقا چه عمدی باشد چه سهوی باشد مقتضی بطلان است مگر دلیل بیاید که در بعضی از موارد بطلان ندارد، بطلان عمل می شود و اصطلاحا این بحث را به این صورتی که من الان عرض کردم اصطلاحا این جور تعبیر می کنند اصالة الركنية في النقيصة، در نقیصه اصل بر رکن بودن است یعنی هر جزئی که ما در عمل داریم یا در شرط، در باب نقیصه، البته در شرط تصویر نقیصه به آن معنا نمی شود. در باب جزء نقیصه اصل اولی این است که اگر نقیصه انجام شد به هر نحوی که باشد چه عمدی باشد چه سهوی باشد چه غفلتا باشد چه جهلا باشد چه عالما باشد چه نسیانا باشد، به هر نحوی که نقیصه شد اصل اولی این است که عمل باطل است. مثلا گفت عمل از ده جزء است شما یک جزئش را انجام ندادید حالا یا عمدا یا سهوا یا نسیانا یا اضطرارا یا اکراها یا اجبارا، به هر نحوی از انحاء، مگر دلیل بیاید که در بعضی از صور اشکال ندارد و إلا اصل اولی این است که اگر عمل ناقص شد مطلقا باطل است. این را که مطلقا باطل است اصطلاحا در اصول از آن به اصالة الركنية تعبیر می کنند. این که می گویند اصل در نقیصه رکنیت است مرادشان این است یعنی هر جزئی به لحاظ نقیصه رکن است، اصطلاحا رکن چیزی است که اخلاص به آن در تمام فروض و در تمام احتمالات و در تمام صور موجب بطلان عمل می شود چون اصطلاحا رکن این است، غیر رکن این است که در حالات عمد موجب بطلان است لذا یک اصلی را تاسیس کردند اصالة الركنية في جانب النقيصة، آن وقت در جانب زیاده باز این تاسیس خلافش شده است. اصالة عدم الركنية في جانب الزيادة یعنی اصل اولی در جانب زیادت است و هر نحوی که شد حتی عمدیش، زیاده موجب بطلان نیست مثلا شما دو تا حمد خواندید، مقتضای قاعده موجب بطلان نیست، دو تا رکوع خواندید، مقتضای قاعده، عرض میکنم مقتضای قاعده اولیه زیاده در اجزاء، در شرایط زیاده تصویر نمی شود. در شرایط نقیصه تصویر می شود زیاده تصویر نمی شود. اصل اولی.

پس این اصطلاحا این جهة الثانية ای که ایشان دارد راجع به زیاده است، قبلش نقیصه بود. این مطلب را ایشان در صفحه ۲۳۷:

و قد تحصل من جميع ما ذكرنا، آخر بحث

أن الزيادة العمدية والسهوية لا تقتضي بطلان العمل، فيكون الأصل في طرف زيادة الجزء عدم الركنية، اصالة عدم الركنية

إلا أن يقوم دليل على الخلاف، على عكس طرف النقيصة، حيث تقدم أن الأصل فيه يقتضي الركنية

این هم جز اصولی بود که سابقاً صحبتش شد و در این ذیل زیاده متعرض استصحاب صحت شده است لذا در این تنبیہی که برای استصحاب صحت است دیگر ایشان مرحوم نائینی متعرض نشد، گفت همان جا متعرض شدیم پس آن بحثی که ایشان به مناسبت در آن جا آوردند بحثشان راجع به اصالة عدم الركنية فی الزيادة، در زیادت اصل رکنیت نیست.

بعد ایشان متعرض آن بحث می شود و خلاصه این بحثی که ایشان در آن جا که تقدم که زیادة عمدیه این طور نیست

وأما الزيادة العمدية فهي تجتمع مع الصحة ثبوتاً؛ لأنه يمكن ثبوتاً أخذ الجزء لا بشرط عن الزيادة

مراد از جزء مثلاً فاتحة الكتاب، این بشرط لا نباشد، لا بشرط باشد، اگر دو بار هم خواندید سه بار هم خواندید ممکن است درست باشد.

فلا تضر بصحته الزيادة العمدية، ويكفي في الصحة احتمال أخذ الجزء لا بشرط؛

آن وقت ایشان می گوید اگر شک بکنیم در این که این جزء بشرط لا است یا لا بشرط است

يرجع إلى الشك في مانعية الزيادة ويكون من صغريات دوران الامر بين الأقل والأكثر

یعنی هم می دانیم واجب است اما هم به قید این که یکی باشد، زیادترباشد. این را اصطلاحاً به اصطلاح خودشان این اثل است یکی

باشد اما احتمال می دهیم که هر چه می خواهد باشد

فتجرى البراءة الشرعية في مانعية الأكثر كالشك في الجزئية والشرطية. در آن جاری می شود

حالا این جا شک در شرطیت هم هست یک توضیحی می خواهد که من فکر می کنم در بحث زیاده متعرض شدم چون یک

اصطلاحی است که در اصطلاح آقایان الزائد کالناقص، یک اصطلاحی دارند که الزائد کالناقص که آدم ابتدائاً خیال می کند خیلی

حرف عجیبی است، خب زائد کجا و ناقص کجا، مرادشان از الزائد کالناقص این است که اگر جزئی اخذ شده باشد به قید وحدت یعنی بشرط لای عن الزیادة پس یک شرطی دارد که حمد یک بار، زیادت‌تر نشود، خوب دقت بکنید. اگر شما زیادت‌تر انجام دادید این جزئش انجام نشده است، ناقص می شود، اگر دو بار حمد خواندید در حقیقت ناقص می شود چون حمد واجب بود به شرط لا عن الزیادة، شرط و قید داشت، حالا اگر شما دو بار خواندید این شرط انجام نشده است، اگر شرط انجام نشده عمل ناقص است، اینی که می گویند الزائد کالناقص مرادشان این است که اگر شما زیادت‌تر کردید از آن قید بشرط لایش دست برداشتید. اگر از قید دست برداشتید عمل ناقص می شود. الزائد کالناقص. ابتدائاً تصور می کنیم که این دو تا معنا با همدیگر نمی سازد، یعنی چه الزائد کالناقص، با این احتسابی که من خدمتان عرض کردم روشن شد که چرا الزائد کالناقص.

این تا این جا که مربوط به استصحاب نبود، من این را خواندم تمهیداً برای این که به بحث آشنا بشویم پس در این جا مرحوم نائینی می گوید اگر شک کردیم به شرط در این شرطش شک کردیم براءت جاری می شود در نتیجه می گوییم ذات حق واجب است و لا بشرط است، بشرط لا این قید ثابت نشد.

بعد به این مناسبت:

و ربما يتمسك لعدم مانعية الزيادة باستصحاب الصحة

این که مانعیت ندارد استصحاب هم می کنند

الثابتة قبل فعل الزيادة، فلا تجرى ولو استصحاب با اصالة البرائة یکی است

أصالة البرائة؛ لحكومة الاستصحاب عليها

خب توضیحش خیلی واضح است، شما مثلاً حمد را یک بار خواندید عملتان صحیح است، بار دوم می خوانید شک می کنید آیا عملتان صحیح است یا نه، استصحاب صحت می کنید مثلاً در رکعت دوم حمد را یک بار خواندید تمام که شد تا آن جایی که عملتان

صحيح است، برای بار دوم حمد را می خوانید، در این جا هم استصحاب صحت می کنید یعنی احتیاجی به اصاله البرائة ندارد لحکومة الاستصحاب.

پرسش: آن صحت امر عقلی نیست؟

آیت الله مددی: خب حالا همین را می خواهیم یکمی روشن بکنیم بینیم امر عقلی است یا نه ایشان می فرمایند: و لا یخفی ما فیہ، اشکال.

یک: صحت اصطلاحاً این است که، غیر از اشکال ایشان، مطابقة الماتی به للامامور به. به آن صحيح می گویند، آن چه را که شما امر شدید اگر طبق آن در خارج انجام دادید صحيح می شود پس این قوامش به این است که عمل شما تمام بشود، شما در اثنای عملید، این یک اشکال که این نمی شود إلا بعد الفراغ.

بحث دوم: اگر بگویید مراد من از صحت، صحت اجزای نماز تا این جا است، غیر از آن صحت در کل عمل است، اسم این را گذاشتند به تعبیر ایشان صحة اجزای سابقه یعنی شما یک رکعت نماز خواندید درست خواندید، رکعت دوم حمد را دو بار خواندید، تا یک بار که خواندید که درست است، در بار دوم که شروع کردید در صحت شک می کنید یعنی اجزای سابق صحيح هستند یا نه، یعنی چه اجزای سابق صحيح اند؟ یعنی اجزای سابق اگر صحيح بودند اجزای لاحق به آن ها وصل بشوند درست است یا نه شما با تکرار حمد اجزای سابق از صحت افتادند، دیگر اجزای سابق صحيح نیستند، اگر صحيح نبودند شما بقیه نماز را هم بخوانید باطل است، فرق نمی کند. اسم این را اصطلاحاً در اصول صحت تاهلیه گذاشتند یعنی اجزای سابقه این صحت را داشتند، این اهلیت را داشتند که اجزای لاحق به آن ها درست ملحق بشود صحيح اند یعنی با الحاق بقیه اجزاء، عمل تام است. اصطلاحاً این را صحت تاهلیه می گویند. بیائیم این جور بگوییم که تا این جا که نماز درست بود یعنی اهلیت داشت که بقیه اجزا به او متصل بشوند، با ورود در حمد دوم احتمال می دهیم که دیگر صلوۃ صحتش را از دست داده است، استصحاب بکنیم این صحت تاهلیه را

و هی عبارة عن صلاحية تلك الاجزاء لانضمام البقية اليها

مراد از صحت تاهلیه یعنی این، ما این را استصحاب بکنیم، استصحاب صحت تاهلیه بکنیم.

جواب این هم واضح است، بله.

بعد می گوید:

و استصحاب الصحة التأهلیة مع أنه يرجع إلى الاستصحاب التعليقی الباطل من أصله

حالا ما نمی دانیم این کلمه الباطل من اصله را خود مرحوم نائینی را در درس فرمودند یا آیا مقرر از خودش نوشته است اما کلمه خیلی علمی دقیقی است، الباطل من اصله استصحاب تعلیقی، الباطل من اصله اشاره به این است که اولاً استصحاب تعلیقی پیش ما حجت نیست، پیش مرحوم نائینی استصحاب تعلیقی حجت نیست، ما هم قبول نداریم، ما که اصلاً چون استصحاب شبهات حکمیه است کلاً حجت نمی دانیم، تنجیزیش هم حجت نمی دانیم چه برسد به تعلیقی. استصحاب تعلیقی پیش ایشان حجت نیست.

آن وقت مثل آقای خوئی که استصحاب تعلیقی پیش ایشان حجت است استصحاب تعلیقی در موضوعات را حجت نمی دانند. این کلمه الباطل من اصله خیلی لطیف است یعنی استصحاب تعلیقی است که در مانحن فیه چون موضوعیه که باطل است اصلاً اصلش هم باطل است، مرحوم نائینی می فرمایند در حکمیش هم باطل است که در مانحن فیه به طریق اولی باطل است، هی الباطل من اصله به نظر من خیلی ظرافت تعبیر دارد یعنی استصحاب اصلش هم باطل است چه برسد در این مورد، چون این جا استصحاب در موضوعات خارجی است در نماز که در خارج می خواند، این که باطل است هیچی، اصلش هم باطل است، پیش مرحوم آقای خوئی این باطل است اصلش باطل نیست، این من فکر میکنم این تعبیر را بکار برده برای اشاره به ظرافت این نکته ای که من الان می خواستم، انصافاً چه از مقرر باشد و چه از نائینی باشد تعبیر زیبایی است، الباطل من اصله که خودش فی اصله که باطل است مانحن فیه هم باطل است مما لا مجال لجریانه اولاً استصحاب تعلیقی است که به قول ایشان باطل است و ثانیاً لا مجال لجریانه. چون استصحاب به معنای این است که شما یک یقینی داشتید یک شکی پیدا شده که آن یقین را توسعه بدهد، ایشان می گوید اجزای سابقه، رکعت اول دوم حمد را خوانده این ها درست بودند، الان هم شکی در صحت آن ها ندارد. الان هم آن ها درست اند، یک اصطلاح معروفی است که الواقع

لا ینقلب عما وقع علیه أو عما کان علیه. این اجزای سابق درست بودند الانش هم درست است، اینی که صلاحیت داشتند بقیه اجزا با انضمام عمل درست بشود الانش هم دارد، چیزی ندارد شکی نشده است. شک در این است که این دومی که آمده اصلاً حالت نماز را بردارد، بحث اجزای سابق نیست، این مانع نماز باشد

للقطع ببقاء الصحة التأهلیة فی الاجزاء السابقة حتی بعد وقوع الزیادة

حتی بعد از این که سه بار حمد خواند، دو بار خواند، اجزای سابق که صحیح بود، بحث سر مانعیت این است و بعد ایشان چند سطر چون من نمی خواهم زیاد صحبت بکنم، آقای مقرر توضیحاتی دادند که این استصحاب صحت تعلقیه معنا ندارد و جای شک هم نیست، حرف ایشان درست است

نعم، هناك استصحاب آخر، خب این جا، یک استصحاب دیگری را بعضی ها تصور کردند

قد قیل بجریانه فی بعض المركبات

این بعضی از مرکبات مرادشان تمام مرکبات اعتباری یا حقیقی نیست، بعضی از این مرکبات حقیقی و اعتباری این خصوصیت را دارند

و هو استصحاب بقاء الهیئة الاتصالیة عند الشک فی وجود القاطع

این جا نگفت مانع، گفت قاطع. بعد ایشان یک توضیحی می دهند، خلاصه توضیح ایشان این است که اگر ما یک امری داشتیم که مرکب بود، حالا ابتدائاً در مرکبات خارجیه، فرض کنید همین چیزی که مقابل من هست توش بادام هندی و توت است، این مرکب از این دو تاست لکن این مرکب خارجی دیگر هیئتی ندارد، توتش یک طرف است و بادام هندی یک طرف است، شما می توانید این ها را از هم جدا بکنید، توت را یک طرف بگذارید یا مثلاً این استکان با نعلبکی، این حالت ترکیبی دارند اما چیز خاصی نیست، نعلبکی را از استکان جدا می کنند، استکان به حال خودش محفوظ است، نعلبکی به حال خودش محفوظ است، اصطلاحاً به این ها می گویند این ها دیگر این مرکب دارای اجزای مادی است یعنی یکی استکان است یکی نعلبکی، یکی لیوان است و یکی آب است، یکی توت

است و یکی فرض کنید به این که آن بادام زمینی است، یکی هم آن ظرفی است که در این قرار گرفته است، سه تا چیزند، به این ها می گویند مجموعه مرکباتی که دارای جزء مادی اند، این اجزاء مادی اند.

آن وقت از آن طرف ما می دانیم بعضی از مرکبات جوری هستند که فقط جزء مادی ندارند، یک جزء صوری هم دارند، جزء صوری که از صورت گرفته شده است یعنی غیر از ماده ای که تشکیل می دهد یک صورت و شکل هم دارد که اگر مواد را از هم جدا کردیم مواد موجود است لکن صورت دیگر موجود نیست، شما همین کتاب را اوراقش را جدا بکنید، جلدش را جدا بکنید، اجزا هستند اما کتاب نیست، کتاب یک جزء صوری دارد، همین تخت این چوب هایش را جدا بکنید آن قسمت پشتش را جدا بکنید، پایه هایش را جدا بکنید، آن اجزای مادیش هستند اما صورت، همین صورت صندلی را دیگر ندارد، همین ساختمان آجر هایش را جدا بکنید، آهش را جدا بکنید، تیر برق را جدا بکنید این اجزاء هستند اما صورت اتاق دیگر ندارد. اصطلاحا آمدند گفتند مرکبات دو جورند، یک جور از مرکبات دارای جزء صوری هستند غیر از جزء مادی، یک عده از مرکبات این جور نیستند مثلاً همین جا همین استکان با نعلبکی، این جزء صوری ندارد، استکان جای خودش نعلبکی هم جای خودش، از همدیگر هم جدا بکنید خودشان محفوظ اند. اما گاهی اوقات جز صوری دارد مثل سریر، مثل تخت، مثل ساختمان، مثل دیوار، این ها اضافه بر این که آن اجزاء هستند یک جزء دیگر هم دارند که اسم آن را هیئت اجتماعی می گوئیم یا به قول قدمای اصحاب ما اسمش را هیئت اتصالی می گذاریم یعنی این اتصال اجزاء با همدیگر یک هیئت می دهند، هیئت دیوار، هیئت اتاق، هیئت خانه، هیئت سریر، هیئت کتاب، یک جزء صوری هم دارد، این در مرکبات خارجیه است. این ها ادعایشان این است که در مرکبات اعتباری هم همین طور است. آن وقت فقط این است که باید از لسان ادله استظهار بکنیم که این دارای جزء صوری است مثلاً معتقدند حج ثابت نشده که مثلاً جزء صوری دارد اما مثلاً نماز ثابت شده که دارای جزء صوری است، نماز یک هیئت اتصالی دارد غیر از رکوع و سجود و این ها یک هیئت اتصالی دارد، اگر هیئت اتصالی شد اگر شما دو بار حمد را خواندید این شبهه پیدا می شود که آیا هیئت اتصالی از بین رفت یا نه، استصحاب صحت یعنی هیئت اتصالی، استصحاب بکنید هنوز هیئت اتصالی موجود است، تا قبل از این که هیئت اتصالی بود بعد از این هم هیئت اتصالی هست، این بحثی است که شده

است. خب طبیعتا در این جا نکات فنی همان طور که عرض کردم بعضی نکاتش اصولی است و بعضی از نکاتش فقهی است، در این جا این نکته که صلوة با حج با صوم فرق می کند، صلوة دارای جزء صوری هست آن ها نیستند، یک هیئت است که یک ترکیبی را در نظر گرفته است. این بحث فقهی است، این بحث اصولی نیست.

بحث دوم: اگر در این صحت شک کردیم استصحاب بقایش را می کنیم، آیا این صحت اتصالی یا این هیئت اتصالی یا این جزء صوری آیا قابل استصحاب است یا نه این بحث اصولی است، پس یک بحث است که اصولا این جزء صوری را اگر ما قبول کردیم دارای جزء صوری است آیا امر به آن تعلق می گیرد یا نه که من توضیحاتش را بعد عرض میکنم.

مرحوم نائینی ابتدائا منکر این هیئت اتصالی می شوند. مرحوم آقازیا هم حاشیه ای دارند که اثبات بکنند این هیئت اتصالی را که این هیئت اتصالی دارد. طبعاً بحث فقهی است باید به ادله مراجعه بکنیم، منشا اشکال کجاست؟ همیشه عرض کردم دقت بکنید در مباحث علمی ظرافت مهم این است که دقیقا روی آن نکته اصلی تمرکز بکنیم، ببینیم مرکز اشکال چه بوده؟ اصل اشکال چه بوده؟ مرکزش چه بوده؟ مرکز اشکال این است که ما در بعضی از روایاتمان نسبت به بعضی از امور حالت قطع داریم، أن الصلوة تقطعها القهقهة، این ها آمدند گفتند من جمله آقازیا، چون بعد ان شا الله تعالی عبارت آقازیا را می خوانیم، اول عبارت مرحوم نائینی بعد آقازیا و بعد هم آقای خوئی و بعد توضیحی که می دهیم، خیلی مطلش نمی کنیم که تمام حرف هایی که گفته شده. می گویم ادعا می کنند چون عنوان قطع در روایات آمده حالا به قول امروزی ها مشق شب هم باشد اگر شب منزل رفتید، با این دستگاه ها، چون امروز هم دلم می خواست یک مقدارش را بگویم ولی می ترسم که نرسم، فقط طرح بحثش را نکنم فردا ان شا الله می خوانیم، ما در روایات لفظ قطع داریم القهقهة تقطع الصلوة، می گویند اگر لفظ تقطع آمد یعنی هیئت اتصالی فرض شده است یعنی نماز دارای یک هیئت اتصالی است این اجزاء باید در این هیئت اتصالی قرار بگیرند، اگر شما این هیئت اتصالی را بریدید این نماز باطل می شود ولو به قول ایشان در اثنای سکونت نماز نباشد لذا اصطلاحا اگر که این دستگاه ها هست از کتاب عروة چون نشد که من امروز به کتاب عروة مراجعه بکنم لکن از سابق در ذهن من هست، در این مطلب شبهه هم ندارد. فصل فی موانع الصلوة و قواطعها، یک موانع دارند و یک قواطع

دارند، موانع که در این جا مرادشان جمع مانع است در اصطلاح این آقایان اصولی ها مانع این طور است، ما یلزم من وجوده عدمه و لا یلزم من عدمه وجوده، مانع آن چیزی است که اگر آمد مضاد با آن عمل است، جمع نمی شود. اگر آمد دیگر آن عمل موجود نیست اما اگر نیامد معلوم نیست که موجود باشد. مثلاً فرض کنید حدث مانع است، حدث اگر آمد دیگر نماز به هم می خورد. با نماز جمع نمی شود اما این معنایش این نیست که اگر حدث نبود صلوٰه هم باشد، ممکن است انسان محدث باشد صلوٰه هم نباشد، این را اصطلاحاً مانع می گویند.

در مقابل این قاطع است، قاطع هم که روشن شد، آن چیزی است که می آید هیئت اتصالی را قطع می کند یا به عبارت دیگر مضاد با جزء صوری است، مانع مضاد با جزء مادی است، قاطع مضاد با جزء صوری است، صورت نماز را بر می دارد، به نظرم در عروۃ موانع را که آورده.

یکی از حضار: قواطع السفر است

آیت الله مددی: در نماز هم دارد.

یکی از حضار: بابی هست باب مَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ مِنَ الضَّحِكِ وَالْحَدَثِ وَالْإِشَارَةِ وَالنَّسْيَانِ وَغَيْرِ ذَلِكَ

آیت الله مددی: وسائل نه، عروۃ را می گویم، بحث کافی نه. در بحث عروۃ فصل فی قواطع الصلوٰه و موانعها. نه کافی نه، چون بحث روایت را برای بعد گذاشتیم که بعد بگوییم. فعلاً به کافی نرویم.

علی ای حال پس بنابراین عده ای از آقایان آمدند استصحاب صحت کردند، البته این قاطع را فعلاً در باب صلوٰه قبول کردند، در همه مرکبات اعتباری قبول نکردند لذا مرحوم نائینی شروع به توضیح ذلک می کند بعد ایشان توضیح داده که خودتان مراجعه بکنید.

نعم، فی خصوص الصلاة يمكن أن يقال: إن لها وراء الأجزاء الخارجية جزئاً سورياً

این در این صفحاتی که این جا چاپ شده یک مقدار غلط ادبی به لحاظ نصب و جر و رفع دارد که آقایان مراجعه بکنند.

و الذی یدل علی ذلک، دیگر من عبارت ایشان را مختصر می خوانم

هو أنه يعتبر في الصلاة عدم وقوع القواطع حتى في السكونات المتخللة بين الاجزاء

چون این می آید بر می دارد، پاره می کند

فان الالتفات إلى الورا مبطّل للصلاة ولو وقع في حال عدم الاشتغال بالاجزاء

مثلا سکوت کرده، حمد و قل هو الله نمی خواند اما روی را بر می گرداند، این قاطع است اما فرض کنید مثلا سکوت کرده، یک تکه حریر به خودش می گیرد بعد هم هنوز هم صحبت نکرده حریر را کنار می زند، این قاطع نیست چون آن مانع است، در حال سکونات متخلله ایشان مشغول به نماز نبود، اگر مشغول به نماز نباشد مانع تاثیر ندارد.

و بذلك يفترق القاطع عن المانع، این قاطع و مانع، قواطع صلوة غیر از قواطع صلوة اند، بعد ایشان مثل می زند که آقایان مراجعه بکنند.

نتیجه: فإذا شك في قاطعية لها للصلوة، من جهة شبهة الحكمية او الموضوعية فالشك في ذلك يرجع الى الشك في بقاء الهيئة الاتصالية و يجرى فيها الاستصحاب. بعد اشکال می کند که هیئت اتصالیه تدریجی الوجود است، ایشان می گوید اشکال ندارد تدریجی الوجود باشد منافات ندارد. این خلاصه بحث است پس استصحاب صحت که می گوئیم.

و هذا حاصل ما افاده الشيخ في وجه جريان الاستصحاب الصحة الاتصالية و قد ارتضاه و بنا عليه، مرحوم شیخ این را قبول کرد. مرحوم نائینی استصحاب هیئت اتصالی را به این معنا قبول ندارد.

یکی از حضار: مرحوم کاشف الغطاء دارد: اعلم أن للأصحاب رضوان الله عليهم في مباحث الصلاة ثلاثة عناوين: أحدها في شروط الصلاة شرط الموالاة، و الآخر في مبطلات الصلاة و قواطعها

آیت الله مددی: حالا یک جای دیگر به نظرم شاید در عروه باشد، به نظرم دیدم، نسبت ندادم چون الان حضور ذهن پیدا نکردم امروز هم نشد که مراجعه بکنم.

این خلاصه مطلبی است که مرحوم شیخ طبیعت اتصالی را درست می کند، روشن شد؟

و اما نائینی می فرماید:

و لكن مع ذلك كله، للنظر فيه مجال. أما أولا فلان مجرد تعلق النواهي الغيرية، البته تعبیر نائینی یعنی من همیشه عرض میکنم آن نکات فنی در عبارات را دقت بکنید.

مرحوم نائینی می گوید وجود نهی در این جا به مثل التفات که لا تلتفت فی الصلوة، این وجود نهی منشا نمی شود که بگوییم یک چیزی هم به نام جز صوری داریم، تعبیر ایشان این است.

حيث يكون فعلا للمكلف او مسببا لتوليديا، البته حالا من عبارت ایشان را بخوانم

فان مجال المنع عن ذلك واسع، بل لقائل أن يقول: إنه ليست الصلاة إلا عبارة عن عده من الاجزاء و الشروط مقيدة بعدم تخلل القواطع في الأثناء من دون أن يكون لها هيئة إتصالية

نمی خواهد که حالت نماز را یک فرض اتصال بکند، بگوید این مثلا رکوع و سجود لكن شرطش این است که در اثنايش قهقهه نباشد مثلا شما می گوئید این الان این جا هم توت هست هم بادام، جمع شده، این که قطعا هیئت اتصالی ندارد، شما می گوئید اگر بناست انجام بدهیم توتی باشد که مثلا کرم خورده نباشد، کهنه نباشد، عتیق نباشد. این که شما می گوئید مثلا کرم خورده نباشد این معنایش این نیست که هیئت اتصالی فرض کرده است. این که می آید می گوید این طور نباشد تخلل، قهقهه توش نباشد، بین مثلا حمد و قل هو الله قهقهه نباشد، این معنایش این نیست که آمده حمد و قل هو الله را یک هیئت فرض کرده گفته است این توش نباشد. گفته اگر می خواهید انجام بدهید این است که این با این باشد اما این نباشد، این توش نباشد. دیگر خواهی خواهی معنایش اثبات هیئت اتصالی نیست. یک دو تا نکته راجع به عبارت مرحوم نائینی من توضیح بدهم:

تعلق النواهي الغيرية، مراد ایشان از نواهی غیریه نواهی ای است که به موانع و قواطع می خورد. من سابقا توضیح دادم که گاهی امر به اجزاء می خورد، این یک توضیح فنی و تاریخی هم داشت که گذشت، دیگر حالا حال تکرارش را نداریم و نهی به موانع و قواطع می خورد مثلا اقيموا الصلوة و اتوا الزکوة، و ارکعوا مع الراكعين، امر به اجزاء خورده است، به اجزائی که نماز دارد، خبر امر هم به

.....

نماز خورده مثل اقیموا الصلوة، یک بحث کبروی وجود دارد که ما تا حالا این بحث را چند بار مطرح کردیم، زیاد هم مطرح می کنیم و آن این که مشهور شده اگر امر آمد خورد به عده ای از اجزا که متبائن الهویت اند، دارای هویت های مختلفی اند این امر منحل می شود به حسب اجزاء، مثلاً اگر گفت این مجموعه را برای من بیاور یعنی توت را برای من بیاور یا بادام هندی را برای من بیاور، این منحل می شود، اصطلاحش این است که امر به کل منحل می شود به حسب اجزاء، امر اقیموا الصلوة منحل می شود به ارکع، اسجد، اقرا الحمد، قم من السجدة، ... إلى آخره امر به کل منقسم می شود به امر به اجزاء، این یکی است.

دو: چیز هایی که به اجزاء می خورد یا شرایط یا موانع یا قواطع ولو ظاهرش ظاهر حکم تکلیفی است لکن در این جور موارد مراد آن حکم وضعی است نه حکم تکلیفی و لذا مثلاً لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، یک اصطلاحی شده این در قدمای اصحاب ما نیست این دو تا نکته را چند بار توضیح دادم، دو تا نکته بسیار مهمی است، در قدمای اصحاب ما نیست، اگر گفت لا تصل فی وبر ما نهی نیست، زجر نیست، لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه یعنی کرک و بعد کرک است که مال شتر است، کرکی که از حیوانی است که قابل قابل اکل لحم نیست این نمی شود با آن نماز بخوانید، لا تصل با آن نمی شود یعنی بعبارة آخری مراد نهی نیست، مراد این است که اگر خواندید نمازتان باطل است لذا این جور اوامر را اوامر ارشادی می گیرند نه اوامر مولوی، این الان در زمان ما این طور شده است، مرحوم نائینی، مرحوم آقاضیا، مرحوم آقای خوئی و دیگران این اوامر را ارشادی، این نواهی را ارشادی می گیرند. ارشاد به جزئیت، ارشاد به شرطیت، ارشاد به مانعیت، ارشاد می گیرند. اگر گفت که لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب مثلاً معنایش این است که این ارشاد است که فاتحة الكتاب جزء است نه این که خود فاتحة الكتاب امر خاصی دارد، نه جزء است پس این دو تا مقدمه را ضمیمه بکنیم اوامر در این ها ارشادند یا به جزئیت یا به شرطیت یا به مانعیت یا به قاطعیت، این ها ارشادند.

دو: آن امری که به کر خورده به این ها هم تعلق می گیرد، آن وقت این ها بحثشان این است که آن امری که به کر خورده به اجزاء تعلق گرفته به نحو تعلق ضمنی یعنی اگر گفت نماز بخوان که نماز ده جزء است این امر نماز به ده جزء منحل می شود، این انحلال را تعبیرشان مختلف است. بعضی ها گفتند امر اجزاء امر ضمنی است، همین تازگی هم به نظرم هفته قبل متعرض شدیم، بعضی ها گفتند

.....

امر اجزاء امر غیری است، مقدمی است، اسمش را مقدمات داخلیه گذاشتند در مقابل مقدمات خارجیه، در کفایه هم دارد، خواندید در وقت خودش. بعضی ها هم مثل مرحوم آقاضیا مصر اند که امر اجزاء عین امر کل است و لذا امر اجزاء را ایشان نفسی می داند. مرحوم نائینی امرشان را غیری می داند لذا گفت النهی عن نواهی غیریه، این نواهی غیریه اشاره به این است که اگر در روایت آمد که قهقهه تقطع الصلوة یعنی نهی از قهقهه شده است، این نهی غیری است، غیری یعنی به لحاظ آن مجموعه عمل حساب کردیم که مجموعه اجزا و شرایط و موانع است این منحل به آن ها می شود به نواحی غیری مجرد تعلق لا یدل علی ماوراء امرا وجودیا آخر، این معنایش این نیست، این خود این امر غیری دارد، یک امر غیری دارد مثلاً به این که با فاتحة الكتاب، یک امر غیری دارد که مثلاً فرض کنید با لباس حریر نباشد یا نهی غیری است، یک نهی غیری دارد در مثل مانحن فیه در این جا، این که قطع نشود، قهقهه توش نباشد نه هیئت اتصالی نکته ای که مرحوم نائینی دارند در حقیقت یک نکته اصولی است، اگر گفتند قهقهه نماز را از بین می برد این معنایش این نیست که فرض هیئت اتصالی کرده است. امری که به اجزاء خورده است که امر غیری است، مرحوم آقاضیا آن را امر نفسی می داند، این امر یک نهی هم خورده است، نهی خورده مثلاً از تکلم در اثنای نماز، نهی خورده از قهقهه، نه این که این نهی کاشف از این باشد که حتماً یک هیئت اتصالی بوده، نه شما مثلاً ده جزء نماز را انجام می دهید بین این ها قهقهه نباشد، بین این ده جزء رکوع نباشد، این معنایش این نیست که حتماً فرض هیئت اتصالی کرده است، نبودن قهقهه نیست، این نکته مرحوم نائینی است، ایشان روی بحث اصولی و قانونی رفتند.

نکته آقاضیا: می گوید چرا در روایت دارد که القهقهة تقطع الصلوة؟ چرا تقطع آورده است؟ تفکر نائینی تحلیل حکم است، به لفظ کار ندارد، تفکیر و تفکر آقاضیا تحلیل لفظ است، می گوید آمد گفت تقطع، تقطع را ما کجا؟ مثل طناب، شما یک هیئت اتصالی فرض کردید، چرا؟ گفت قهقهة تقطع الصلوة؟ می گفت تمنع الصلوة یا تبطل الصلوة، از این که آمد گفت القهقهة، لذا من این جا عبارت آقاضیا را بخوانم، این را گفتم که اگر امشب خواستید مطالعه بکنید یک دور کامل لفظ قطعت، و انقطعت و ينقطع و این ها را در وسائل و در روایات نگاه بکنید، آقاضیا می گوید:

.....
استفاده الهيئة من هذه النواهي بملاحظة تعونها بعنوان القاطعية،

خوب دقت کردید؟ الان هم شما بیاورید القهقهة تقطع الصلوة، می گوید از این تقطع یعنی هیئت اتصاليه، مراد آقاضيا از هیئت یعنی

هیئت اتصالی، این هیئت اتصالی را ما از کجا آوردیم؟ امام تعبیر کرد تقطع الصلوة، تقطع را عرب در کجا؟ مثل ریسمان، پس شما

باید یک فرضی بکنید که این اجزای صلوة مثل یک ریسمان به همدیگر چسبیدند که این قهقهه می آید این را پاره می کند، تقطع

یعنی پاره می کند. اختلاف بین نائینی و آقاضيا روشن شد.

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين